

تقریباً همیشه مستقل تر و اصیل تر از سگ‌ها بوده‌اند. ترنر معتقد است که گربه‌ها هم خواب می‌بینند و در خواب عمیق از طریق اندازه‌گیری برق مغزشان فازهایی از فعالیت مغزی مشاهده شده که با فازهای بیداری قابل مقایسه است. چیزی که از روی فازهای خواب آنها ثابت شده حرکات سریع چشم (Rapid Eye Movement) زیر پلک‌های بسته بوده و برخی اوقات طی آن پاهای، دم و سبیل‌شان هم تکان می‌خورده است. ترلز می‌گوید: «البته ما هنوز نمی‌دانیم آنها چه خواب‌هایی می‌بینند.»

اما چیزی که وی بدان مطمئن است و در صحت و سقم آن هیچ شکی ندارد، این است که گربه‌ها می‌توانند شادی، ترس و درد را احساس کنند. آنها عدم رضایتشان را از طریق نشانه‌هایی در ادرارشان نشان می‌دهند، عدم رضایت حاصل از نوازش یک حیوان دیگر توسط صاحبشان.

یک بار از بیولوژیست معروف، مارک بکف، پرسیده شد: شما از کجا می‌دانید که حیوانات دارای احساس هستند؟ وی جواب داد: من می‌توانم احساسات آنها را حس کنم. قبلاً دنیای علم به چنین گفته‌هایی می‌خندید، اما امروزه دیگر شکی نیست که انسان‌ها می‌توانند موجودیت حیواناتشان را تفسیر کنند. امروزه مشاهدات دقیق در مورد این «گفته‌های خنده‌دار» به‌طور سیستماتیک در حال جمع‌آوری و بررسی است.

از طرف دیگر امروزه انسان‌ها بسیار تمایل دارند که احساسات خود را با حیوانات قیاس کنند. بخصوص با حیوانات کوچکشان که خانه و زندگی‌شان را هم با آنها تقسیم کرده‌اند. پترسن این قضیه را در مورد سگ‌ها بارها و بارها تجربه کرده است: ما تا به حال هیچ حیوانی را مثل سگ از نظر احساسی مورد توجه قرار نداده‌ایم. مثلاً: صاحب سگ به خانه می‌آید، سگ مثل همیشه سرخوشانه دمش را تکان نمی‌دهد بلکه به نظر ناراحت و غمگین می‌آید و خودش را به پای صاحبش می‌مالد. آیا او به خاطر مدافع کردن روی پارکت‌ها دچار عذاب وجدان شده و از عکس‌العمل صاحبش می‌ترسد؟ معلوم است که نه. اما سگ می‌داند که او کاری برخلاف قوانین خانه انجام داده و از این رو با این رفتار از صاحبش خواهش می‌کند که او را دوباره در جمع خودشان بپذیرد.

یک سگ که پس از مرگ صاحبش روزهای متمادی زوزه می‌کشد، مسلماً از روی وفاداری نیست. گربه‌ای که با یک موش بازی می‌کند و او را قبل از کشتنش زجر می‌دهد، ظالم نیست و سادیسیم ندارد. حیوانات در حوزه ارزش‌گذاری ما قرار نمی‌گیرند. آنها می‌توانند جور دیگری باشند، جور دیگری غیر از آنچه ما مدتهای مدیدی است به آن یقین داریم، اما آنها با ما فرق دارند. ما در مورد شامپانزه‌ها کتاب می‌نویسیم، شامپانزه‌ها در مورد ما نه.

با این همه و با وجود یافته‌های جدید انسان از حیوانات، آنها موجودات مستقل با داشته‌های جداگانه و هوش و احساسات نیستند و این یافته‌های جدید تنها توجه خاصی به حیوانات طلب می‌کند، حتی شاید محتاج یک نگاه جدید باشد.

اینکه آیا برای رفتار با گربه‌ها باید روش قراردادی وجود داشته باشد، همان مواظبتی که از حیوانات مفید می‌کنیم، سؤال است که هنوز جوابی بدان داده نشده است. گرهارد مان تویفل، رفتارشناس انستیتوی Leibniz در رستوک می‌گوید: «جیغ کشیدن یک خوک عصبی به سختی قابل تحمل است. معلوم است که همه حیوانات درد را حس می‌کنند، چه با آگاهی و چه بدون آن. تفاوت تنها در یک چیز است: حیوان آگاه می‌داند که درد دارد، ولی حیوان دیگر می‌داند که دردی وجود دارد. مان تویفل در مورد این موضوع تحقیق می‌کند که احساسات چه تأثیری بر سلامتی و کاربرد خوک‌ها و گاوها دارد. او تفاوت محسوس میان احساسات آگاهانه مثل شرم، حسادت، غرور و عشق که جزء

رفتارهای انسانی محسوب می‌شوند و میان احساساتی مثل ترس، درد و خشم که پستانداران هم صاحب آن هستند قائل می‌شود. همکار آمریکایی وی، مارک بکف، خوک‌ها و گاوها را موجوداتی بسیار زیرک و احساساتی می‌داند.

مان تویفل شک دارد که خوک‌ها و گاوها در راه به سوی سربریده شدن ترس داشته باشند: آنها از کجا می‌خواهند بدانند که به زودی خواهند مرد؟ چیزی که آنها را عصبی می‌کند مشاهده حیوانات دیگر که آنها را نمی‌شناسند و محیط جدید و غریبه است. البته شدت این ترس و درد در حیوانات قابل اندازه‌گیری است. وی می‌گوید: ما برای مثال جیغ‌های بچه‌خوک‌ها را زمانی که آنها را اخته می‌کردند اندازه گرفتیم. در آنجا بود که به وضوح دیدیم چگونه تن این جیغ‌ها به هنگام عمل فرق می‌کرد.

برای جانورشناس و کشیش کاتولیک، راینر هاگن کورد، حیوانات موجوداتی دارای روح هستند. او در یک مصاحبه On line در روزنامه Welt می‌گوید: پرسش اینجاست که انسان روح را چگونه تعریف می‌کند.

اگر تعریف انسان از روح، آگاهی و عقل باشد برخی حیوانات دارای روحند، برخی دیگر خیر. اما اگر انسان روح را تعریف شاعرانه‌ای از موجودیت بداند، آنگاه همه حیوانات روح دارند.

رنج بی‌معنی این حیوانات دارای روح در ما باعث بوجود آمدن اشتیاقی نسبت به درک این هم‌ترازی می‌شود. دیگر به خود اجازه نمی‌دهیم که مرغ و خروسهای زنده روی هم انبار شوند و طوری تغذیه گردند که به جای رشد استخوانها گوشت آنها زیاد شود. دردشان را حس می‌کنیم و یا به بوقلمونهایی فکر می‌کنیم که منقار بالاییشان بریده می‌شود؛ برادر محیط تنگی زندگی می‌کنند که اگر منقار داشته باشند ممکن است یکدیگر را با منقار زدن بکشند.

تناقض میان عشق به یک حیوان و سربرگرداندن از دیدن رنج حیوان دیگر هر روز انسانهای بیشتری را به فکر وامی‌دارد. بریثیت رافینگر، دانشمند جامعه‌شناس، پتانسیل بسیاری برای تغییر این شرایط تخمین می‌زند. او عضو انجمن (GSA) Group for Society and Animals که در دانشگاه هامبورگ تشکیل شده می‌باشد، اولین انجمن در آلمان که روابط میان جامعه و حیوانات را مورد بررسی قرار می‌دهد.

اینکه آیا این پتانسیل واقعی می‌تواند منجر به تغییرات شود، هنوز ثابت نشده است، تنها نشانه‌هایی از آن وجود دارد. سونیا بوشکا که وی هم به همراه بریثیت رافینگر عضو انجمن GSA است و در حال تحقیق بر روی روابط جامعه و حیوانات می‌باشد می‌گوید: موضوع حیوانات و حقوق آنها امروزه بحث بسیار مهمی محسوب می‌شود. روی سخن با انسانهاست: هر روز میزان مصرف گوشت بیشتر می‌شود و از سوی دیگر تعداد افراد گیاهخوار در ۲۰ سال گذشته ده برابر شده است.

این دانشمند می‌گوید: می‌توان امیدوار بود که تغییراتی در مورد محافظت از حیوانات بوجود بیاید. قبلاً محافظت از حیوانات تنها مربوط به انسانها می‌شد و رفتار نادرست با حیوانات ممنوع بود اما جدیداً محافظت به کاهش رنج حیوانات هم مربوط می‌شود. هیچ‌کس اجازه ندارد حیوانی را بدون دلیل آزار بدهد و باعث درد و جراحت او شود. کسب هرگونه سود اقتصادی که به نوعی از زجر و اعمال زور بر حیوانات بدست بیاید ممنوع است و جریمه سنگینی دارد. محافظت قانونی از حیوانات همیشه جلوگیری از رفتار بربرمنش با حیوانات را نیز در برمی‌گیرد. باید صبر کرد و دید که آیا رفتار تمام انسانها در جوامع بشری با حیوانات خانگی و حیوانات سودمند تغییر خواهد کرد یا نه.

منبع: